صدمین سال تولد اقبال

الهام، محمد رحیم

علامه محمد اقبال در سال 1933 میلادی به افغانستان مسافرت کرد و در ختم‏ سفر اثر معروفش مسافر را به این مناسبت سرود.این ابیات بخشی از مجموعه‏یی‏ است که به جواب مسافر اقبال تکمیل خواهد شد،این ابیات را در کانگرس صدمین‏ سال ولادت اقبال در لاهور قرائت کردم و برای چاپ به مجله وزین وحید سپردم.

به جواب مسافر

اندران وقتی که آن دانای راز حضرت اقبال پیر سر فراز آن خدیو ملک فقر و بی‏نیاز شمع سان روشن،و لیکن بی‏گداز کرد سوی کشور افغان گدر دفتری بنوشت در ختم سفر اندران دفتر بسی در سفته است‏ نکته‏های بهتر از در گفته است‏ همچو لعل و چون در و گوهر عزیز نزد هر افغان شد آن دفتر عزیز گرچه آن پاکیزه بد همراز ما با خبر از درد و سوز و ساز ما کام وی شیرین بد از جام جلال‏ پیر بلخ آن راز دان با کمال‏ گرچه بود اندر کنار گنج بخش‏ آنکه از غزنی به لاهور رانده رخش‏ گرچه بد لعل بد خشانش نگین‏ کرد چون در کلک شعر انگشترین‏ گرچه آن دانای راز انجمن‏ گفت با دنیا به لفظ ما سخن‏ گرچه اندر شعرش آن صاحب یقین‏ گفته بود این نکتهء مهر آفرین: آسیا یک پیکر آب و گلست‏ ملت افغان در آن پیکر دلست‏ گرچه درس از بو علی آمخته بود دیگ فکرت با سنایی پخته بود باز هم خود را مسافر خوانده بود وین لقب بر دفتر خود مانده بود خواستم من هم خطابی آورم‏ آن مسافر را جوابی آورم‏ گرچه من مهجورم از نور وصال‏ میزنم اندر هوای عشق بال اشک چشمی میفشانم پر ز درد از رخم تا بستر آهسته گرد صبحگاهان،چون برید خوشخرام‏ بهر ما آورد این خرم پیام‏ گفت:راه خطهء لاهور گیر مقصد نزدیک و راه دور گیر رو بدانجایی که باشد مهد راز یادگار روزگاران دراز هر درخت باغ وی افسانه‏یی‏ هر گلش بنشاندهء فرزانه‏یی‏ طوطیش منقار دارد پر شکر گلبنش بیجاده دارد پر گهر دیده خاکش بس فراز و بس نشیب‏ دارد اندر دفتر تاریخ زیب‏ بسکه از خون شهید انباشتست‏ نرگس آنجا چشم مردم کاشتست‏ آبها در حوضهای شالمار میجهد مستانه و سیماب وار تا رسد بر تربت صاحبدلی‏ راز دانی،رادمردی،مقبلی‏ تا نهد بر تربت اقبال سر گردد از اسرار هستی با خبر چون شنیدم این پیام خوشگوار شوق آتش شد،به جانم زو شرار در دل من رازها آمد پدید سوز جانرا سازها آمد پدید برگ بی‏برگی گرفتم در بساط لاف درویشی زدم از انبساط همچو شاهین از فراز کوهسار پر گشودم،بیخبر،دیوانه وار شوق وصل از بسکه مستی میفزود جانم از تن پیشدستی مینمود محمل من بود بال جبرئیل‏ آنکه هست الهام یزدانرا بدیل‏ جرعهء جام سنایی در دهان‏ درد هجویری نهان اندر بیان‏ سید افغانیم بر ره دلیل‏ پرتوم از شمع بلخی در سبیل‏ آنکه در شبهای تار زنده‏گی‏ مهر وی دارد چو خور تابنده‏گی‏ خفته را گوید که بر خیز ای پسر از سراب و هم بگریز ای پسر تو ز دریایی،سوی دریا شتاب‏ موج زن،چون ریگ در صحرا مخواب‏ گر خرد هرچند باشد رهبرت‏ عشق باید گاه رفتن شهپرت آمدم اینک به پیش شاه عشق‏ پیش اقبال این چراغ راه عشق‏ آنکه از رمز خودی آگاه بود درد بود و سوز بود و آه بود آنکه زنجیر علامی پاره کرد دردهای مردمانرا چاره کرد از کلام الله کلید تازه یافت‏ سوی باغ آرزو دروازه یافت‏ گشت فارغ از گزند بیش و کم‏ سر کشید از دیر در کنج حرم‏ رهبر خود جستجو را برگزید در خطرها آرزو را برگزید از رموز سر حق آگاه گشت‏ هر کجا با خلق او همراه گشت‏ نالهء مظلوم در شعرش دوید دست گشت و دامن ظالم درید از شراب زنده‏گی سرشار شد آنقدر شد نشئه تا هشیار شد سنگ ز و چندان به مینای فرنگ‏ تا که ساز و محوزان مینا شرنگ‏ مردمان هند را بینش فزود گرد ذلت از رخ ایشان زدود بر گرفت از حکمت قرآن سبق‏ هم ز حق گفت و هم از مردان حق‏ باشد از افلاک برتر خاک او صد سلامم بر روان پاک او من به درگاهش نیاز آورده‏ام‏ تحفه‏یی از سوز و ساز آورده‏ام‏ قطره‏یی چند از دو چشم من چکید خود دل بد،شعر شد،سویش دوید تا شود گلدسته بر سنگ مزار تا ابد ماند در آنجا یادگار

بقیه از صفحه 25

آیه الله شیخ مرتضی آشتیانی داماد آیه الله محمد طباطبائی پیشوای مشروطیت.

میرزا یحیی ییشنماز پدر دکتر سجادی داماد ایه الله آشتیانی.

میرزا احمد آشتیانی شوهر شوکت الدوله عمه دکتر خواجه نوری.

سید حسین طباطبائی دولتشاهی داماد میرزا احمد آشتیانی.

دکتر جواد آشتیانی داماد وثوق الدوله باجناق دکتر علی امینی،دکتر امیر اعلم، سردار اکرم قراگوزلو،نظام الدین امامی خوئی،ید الله عضدی،میرزا هاشم آشتیانی‏ هستند.

آیه الله زاده اصفهانی داماد میرزا احمد آشتیانی.

شهمنش نوه حاج آقا محسن عراقی داماد ابراهیم آشتیانی.

ناظم الاطباء،نظام الدوله خواجه نوری،مؤدب الدوله نفیسی دامادهای میرزا احمد آشتیانی.

میرزا هاشم آشتیانی شوهر خواهر عضد الملک(امیر سلیمانی).

فضل الله آشتیانی داماد موثق السلطنه دفتری.